

عوامل تعیین کننده طلاق در ایران با تأکید بر عوامل اقتصادی

زهرا نصراللهی*

دانشیار دانشکده اقتصاد دانشگاه یزد

مرضیه غفاری گولک

دانشجوی دکتری اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس، مدرس دانشگاه پیام نور واحد رشت

علی اکبر پروا

دانشجوی کارشناسی ارشد اقتصاد

چکیده

این پژوهش با هدف بررسی و تحلیل عوامل مؤثر بر طلاق با تأکید بر متغیرهای اقتصادی و سواد زنان انجام شد. در واقع سؤال اصلی پژوهش حاضر این بود که آیا بین متغیرهای اقتصادی، نرخ باسوادی زنان و طلاق در ایران رابطه‌ای مستقیم وجود دارد؟ لذا با توجه به پشتوانه نظری و نیز در دسترس بودن اطلاعات در این حوزه، تأثیر چهار متغیر شهرنشینی، نرخ باسوادی زنان، بیکاری و تولید ناخالص ملی (به‌عنوان معیاری برای سطح مادی زندگی) بر طلاق بررسی شد. برای بررسی نوسانات و توضیح دلایل اقتصادی و نرخ باسوادی زنان (شاخصی از اشتغال زنان)، افزایش نرخ طلاق در ایران از اطلاعات ۲۸ استان کشور در دوره ۸۶-۱۳۸۱ و روش داده‌های تابلویی استفاده شد. نتایج این مطالعه نشان داد که بین بیکاری، نرخ باسوادی زنان و شهرنشینی با طلاق رابطه‌ای مستقیم وجود دارد و متغیر تولید ناخالص ملی سرانه اثری منفی بر درصد طلاق دارد.

واژگان کلیدی

طلاق؛ عوامل اقتصادی؛ ایران؛ داده‌های تابلویی

* نویسنده مسئول

تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۸/۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۶/۳۰

مقدمه و بیان مسئله

امروزه، آگاهی مردان و زنان در جامعه نسبت به زندگی و اهداف آن، سازش، پیوند و گسست اجتماعی، سواد و آگاهی زنان از حقوق و مزایای زن بودن، اشتغال و در نتیجه استقلال زنان افزایش یافته و جمعیت گسترش یافته است. بنابراین، متغیرها و تحولات جمعیتی نیز متحول شده است.

اگر چه لزوماً نمی‌توان ادعا کرد که این عوامل باعث آشفته‌گی و فروپاشی اجتماعی، فرهنگی و نابسامانی اجتماعی است، اما این تغییرات اثراتی را بر کانون خانواده گذاشته است، به شکلی که گسترش پدیده طلاق در جوامع امروزی، یکی از آسیب‌های اجتماعی، ریشه در تغییر و تحولات گوناگون فرهنگی، اجتماعی، زیستی و... دارد که با پیچیده‌تر شدن زندگی امروز، سطح آن افزایش یافته و نهاد خانواده را در معرض تهدید قرار داده است. خانواده، مرکز ثقل جامعه، اولین و بنیادی‌ترین نهاد جامعه است که ضامن سلامت و بقای جامعه تلقی می‌شود. زمانی که کارکردهای خانواده، از قبیل کارکردهای زیستی، اجتماعی، شناختی و عاطفی یکی پس از دیگری آسیب می‌بیند، اعضای آن به تدریج احساس رضایت‌مندی خود را از دست می‌دهند. این فرآیند، ابتدا موجب گسستگی روانی و سپس گسستگی اجتماعی و در نهایت واقعه حقوقی می‌شود که این گسستگی طلاق نامیده می‌شود (قطبی و همکاران، ۱۳۸۳، ص ۲۷۵).

طلاق، یک مسئله فردی نیست که عواقب و عوارض آن تنها متوجه افراد درگیر با آن شود، بلکه به‌عنوان یک معضل اجتماعی، کل جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بیشترین آثار سوء ناشی از طلاق متوجه فرزندان است.

بدون تردید اگر سرآغاز دگرگونی‌های اساسی در نحوه زندگی بشر ردیابی شود، باید از پدیدار شدن انقلاب صنعتی در گذشته‌ای نه چندان دور نام برد. با پیدایش این تحول، انسان و نحوه زندگی او دستخوش تغییرات مهم و شگرف شده است. پیامدهای این پدیده به صورت گسترش شهرنشینی و رشد تکنولوژی از آغاز قرن بیستم شدت گرفته و تا زمان حاضر نیز استمرار یافته است. با تغییر در نظام ارزشی، فرهنگی و هنجاری و دیگر دگرگونی‌های ناشی از انقلاب صنعتی و ورود تکنولوژی، میزان طلاق روند روبه رشدی به خود گرفت. مطالعات



نشان داده است که طلاق آثار و عوارض منفی جسمی، روانی، اخلاقی، اجتماعی و... دارد. طلاق می‌تواند زمینه‌ساز بسیاری از معضلات دیگر مانند اعتیاد، جرم و غیره شود. بدین ترتیب اهمیت بسیار زیاد طلاق به‌عنوان یک معضل اجتماعی مشخص می‌شود. در سال‌های اخیر این معضل اجتماعی مانند یک موربانه پایه‌های خانواده ایرانی را فرو ریخته و در هیچ زمانی مانند عصر حاضر جامعه ما دچار خطر انحلال کانون خانواده و آثار سوء ناشی از آن نبوده است. آمار در حال گسترش طلاق، گزارش مرکز آمار ایران، حاکی از رشد دو برابری میزان طلاق در یک فاصله زمانی ۱۰ ساله از سال ۱۳۷۵ تا سال ۱۳۸۵ بوده است.

در گذشته عوامل مختلفی از شدت ناسازگاری‌ها در زندگی خانوادگی می‌کاست، اما در شرایط فعلی به علت از هم گسیختن بافت سنتی جوامع و تغییرات اقتصادی، اجتماعی گسترده، کانون خانواده در معرض خطر قرار گرفته که نهایتاً عواقب ناشی از آن دامن‌گیر کل جامعه شده است و جامعه هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی از هم گسیختگی روابط خانوادگی و در نتیجه طلاق را خواهد پرداخت.

پژوهش‌ها نشان می‌دهد که عوامل متفاوت اجتماعی و فردی در بروز پدیده طلاق مداخله دارد. اگرچه نقش عوامل مختلف بر اساس نظام فرهنگی - شخصیتی و ساختار روابط اجتماعی و الگوهای هنجاری در اجتماعات و ادوار گوناگون، تفاوت‌های زیادی دارد، اما تأکید بر مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار، در شناخت زیرساخت‌های طلاق و ارائه راه حل‌های مناسب بسیار گره‌گشا است.

مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر طلاق را می‌توان به پنج دسته عوامل جنسی، اقتصادی، شخصیتی، ارتباطی و اجتماعی دسته‌بندی کرد. اگرچه عامل اقتصادی یکی از عوامل مؤثر بر طلاق است، اما به اثر این عامل در کمتر مطالعه‌ای به شکل آماری و مستند توجه شده است، به همین دلیل در این پژوهش تأثیر عوامل اقتصادی مؤثر بر طلاق در دوره ۸۶-۱۳۸۱، در سطح ۲۸ استان کشور، به روش داده‌های تابلویی بررسی و تحلیل شد.

چارچوب مقاله به شرح زیر است:

در ابتدا شاخص‌های اندازه‌گیری و روند تاریخی طلاق در ایران بررسی می‌شود؛ در قسمت بعد مطالعات انجام شده در این حوزه مرور می‌شود؛ بخش بعدی به عوامل مختلف تأثیرگذار بر طلاق و معرفی روش تحقیق و نتایج ناشی از برآورد مدل اختصاص یافته است و در نهایت

نتیجه‌گیری و پیشنهادات بخش پایانی مقاله را تشکیل می‌دهد.

شاخص اندازه‌گیری طلاق

در بررسی تحولات اجتماعی مانند ازدواج و طلاق از شاخص‌های متفاوتی استفاده می‌شود، یکی از شاخص‌های مهم که در تحلیل ازدواج و طلاق می‌توان از آن استفاده کرد، نسبت طلاق به ازدواج است. این نسبت از طریق تقسیم تعداد طلاق‌های ثبت شده به ازدواج‌ها ضرب در عدد ۱۰۰ محاسبه می‌شود و نشان می‌دهد که به ازای هر ۱۰۰ ازدواج در سال، چند طلاق وجود دارد. معمولاً به منظور مقایسه وضعیت طلاق در کشورهای مختلف شاخص نسبت طلاق به ازدواج به کار گرفته می‌شود (میرزایی، ۱۳۸۴).

سیر تحولات طلاق در ایران به استناد آمار

بررسی تغییرات طلاق نشان می‌دهد که در ایران طی سال‌های پس از انقلاب اسلامی، شاخص نسبت طلاق به ازدواج کاهش و در اواسط دهه ۱۳۶۰ افزایش یافته است. ارقام بیان‌کننده آن است که همواره شاخص مذکور در مناطق شهری کشور به مراتب بیش از مناطق روستایی بوده است. کاهش شاخص طلاق به ازدواج در فاصله سال‌های ۶۲-۱۳۵۷ نسبت به دوره قبل از آن، در کل کشور و به خصوص در مناطق شهری جالب توجه است. در سال‌های ۶۷-۱۳۶۳ نسبت به دوره قبل از آن (۱۳۶۲-۱۳۵۷) نسبت درصد طلاق به ازدواج، افزایش و در دهه ۱۳۷۰ این شاخص، در مناطق شهری و روستایی کاهش یافته است. در مناطق شهری شاخص طلاق به ازدواج از ۱۴/۸ درصد در سال‌های ۵۶-۱۳۵۱ به ۱۰/۷ درصد در سال‌های ۶۲-۱۳۵۷ کاهش و سپس به ۱۲/۱ درصد در سال‌های ۶۷-۱۳۶۳ افزایش یافته است. این شاخص در مناطق شهری طی سال‌های ۷۳-۱۳۶۸ با افت شایان توجهی نسبت به دوره قبل مواجه بوده است (میرزایی، ۱۳۸۴).

محاسبه شاخص نسبت طلاق به ازدواج طی سال‌های ۱۳۸۱-۱۳۶۵ نشان‌دهنده نوسانات این شاخص طی سال‌های ذکر شده است. در سال ۱۳۶۵ شاخص طلاق با افزایش مواجه است؛ سپس طی سال‌های ۱۳۷۷-۱۳۷۰ به تدریج کاهش می‌یابد و از سال ۱۳۸۱-۱۳۷۹ این آمار مجدداً افزایش می‌یابد (میرزایی، ۱۳۸۴).



جدول ۱ تحولات تعداد ازدواج و طلاق ثبت شده را از سال ۱۳۷۵-۱۳۸۸ نشان می‌دهد. طبق جدول تعداد ازدواج ثبت شده در سال ۱۳۷۵، ۴۷۹۲۶۳ ازدواج بوده که طی سال‌های ۱۳۸۶ - افزایش جالب توجهی نشان می‌دهد. تعداد ازدواج‌های ثبت شده در سال ۱۳۸۸ به ۸۹۰۲۰۸ مورد رسیده است. در واقع طی سال‌های ۱۳۷۵-۱۳۸۸ در تعداد ازدواج‌های ثبت شده ۴۱۰۹۴۵ مورد افزایش داشته‌ایم.

تعداد طلاق ثبت شده در سال ۱۳۷۵، ۳۷۸۱۷ مورد بوده که همانند تعداد ازدواج‌های ثبت شده در سال‌های مورد بررسی همواره روند صعودی داشته و از ۳۷۸۱۷ مورد در سال ۱۳۷۵ به ۱۲۵۷۴۷ مورد در سال ۱۳۸۸ رسیده است. در سال‌های ۱۳۷۵-۱۳۸۸ در تعداد طلاق‌های ثبت شده ۸۷۹۳۰ مورد افزایش داشته‌ایم. نسبت طلاق به ازدواج ثبت شده از سال ۱۳۷۵-۱۳۸۸ نیز در جدول ا نشان داده شده است. در سال ۱۳۷۵ تعداد ۷/۸۹ مورد طلاق در مقابل هر صد ازدواج ثبت شده است، این شاخص در سال ۱۳۸۸ به ۱۲/۵۴ درصد رسیده و در دوره ۸۸-۱۳۷۵ دارای یک روند صعودی بوده است.

جدول ۱: تعداد ازدواج، طلاق و نسبت طلاق به ازدواج، ۸۸-۱۳۷۵

سال	ازدواج	طلاق	نسبت طلاق به ازدواج (درصد)
۱۳۷۵	۴۷۹۲۶۳	۳۷۸۱۷	۷٫۸۹
۱۳۷۶	۵۱۱۴۰۱	۴۱۸۱۶	۸٫۱۸
۱۳۷۷	۵۳۱۴۹۰	۴۲۳۹۱	۷٫۹۸
۱۳۷۸	۶۱۱۵۱۹	۵۰۱۷۹	۸٫۲۱
۱۳۷۹	۶۴۶۴۹۸	۵۳۷۶۷	۸٫۳۲
۱۳۸۰	۶۴۱۹۴۰	۶۰۵۰۰	۹٫۴۲
۱۳۸۱	۶۵۰۹۶۰	۶۷۲۵۶	۱۰٫۳۳
۱۳۸۲	۶۸۰۹۹۷	۷۲۳۵۹	۱۰٫۶۳
۱۳۸۳	۷۲۳۹۷۶	۷۳۸۸۲	۱۰٫۲۱
۱۳۸۴	۷۸۷۸۱۸	۸۴۲۴۱	۱۰٫۶۹
۱۳۸۵	۷۷۸۰۲۳	۹۴۰۴۰	۱۲٫۰۹
۱۳۸۶	۸۴۱۱۰۷	۹۹۸۵۲	۱۱٫۸۷
۱۳۸۷	۸۸۱۵۹۲	۱۱۰۵۱۰	۱۲٫۵۴
۱۳۸۸	۸۹۰۲۰۸	۱۲۵۷۴۷	۱۴٫۱۳

منبع: سازمان ثبت احوال کشور

ادوارد و فولر^۱ (۱۹۹۲) در مطالعه‌ای اثر اشتغال زنان بر فقدان ثبات زندگی زناشویی را در تایلند بررسی کردند. نتایج این بررسی نشان‌دهنده اثر اشتغال زنان بر افزایش فقدان ثبات زندگی زناشویی است.

آماتو و راجرز^۲ (۱۹۹۷) در مطالعه‌ای مشکلات زناشویی و طلاق ناشی از آن را بررسی کردند. نتایج این مطالعه نشان داد که مشکلاتی مثل خیانت جنسی، حسادت، نوشیدن الکل، ولخرجی، بد اخلاقی، فقدان ارتباط و عصبانی بودن میزان طلاق را افزایش می‌دهد.

ریحانی و عجم (۱۳۸۱) در مطالعه‌ای علل طلاق را در شهر گناباد بررسی کردند. کلیه طلاق‌های سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۷۷ به تعداد ۴۴۴ مورد، نمونه پژوهش را در این مطالعه تشکیل داده است. یافته‌های این پژوهش نشان داد که اکثریت واحدهای مورد پژوهش (۶۳،۱٪) ساکن شهر بوده‌اند. ۳۱٪ از طلاق‌ها در سال ۱۳۸۰ و کم‌ترین آن‌ها در سال ۱۳۷۷ بوده است. این پژوهش نشان داد که بیشترین علت طلاق یعنی ۷۳٪ مربوط به علل مذهبی، اخلاقی و کم‌ترین آن‌ها یعنی ۲،۵٪ مربوط به علل اقتصادی بوده است.

قطبی و همکاران (۱۳۸۳) در مطالعه‌ای وضعیت طلاق و برخی عوامل مؤثر بر آن را در افراد مطلقه ساکن در منطقه دولت آباد بررسی کردند. نتایج این پژوهش نشان داد که میانگین سنی هنگام طلاق، تعداد فرزندان زوجین، و ازدواج تحمیلی (از بین علل منجر به طلاق) با میانگین مدت زندگی مشترک ارتباط آماری معناداری داشته است. نداشتن تفاهم اخلاقی (۸۳٪) اعتیاد (۴۲٪) و دخالت خانواده‌ها (۳۳٪)، مشکلات مالی (۳۰٪) و بیماری‌های روانی (۲۴٪) شایع‌ترین عوامل منجر به طلاق بوده‌اند.

ریاحی و همکاران (۱۳۸۶) در مطالعه‌ای به تحلیل جامعه‌شناختی میزان گرایش به طلاق در شهرستان کرمانشاه اقدام کردند. در این مطالعه حجم نمونه برابر با ۳۶۴ نفر از زوجین (سه‌م مردان و زنان به طور مساوی ۱۸۲ نفر) بوده است. نتایج تحلیل رگرسیونی داده‌ها حاکی از آن است که متغیرهای میزان برآورده نشدن انتظارات همسران از یکدیگر (به شکل مستقیم)، میزان تصور مثبت از پیامدهای طلاق و دخالت دیگران در زندگی زوجین (به شکل مستقیم و غیر مستقیم)، و متغیرهای تفاوت سنی، تفاوت تحصیلی و تفاوت عقاید همسران (به شکل غیر

1. Edward & fuller

2. Amato & Rogers



مستقیم از طریق تأثیر بر میزان برآورده نشدن انتظارات همسران از یکدیگر) بر میزان گرایش به طلاق تأثیر داشته‌اند.

زرگر و نشاط دوست (۱۳۸۶) در مطالعه‌ای با اندازه نمونه شامل ۴۲۴ نفر (۲۱۲ زوج)، عوامل مؤثر در بروز طلاق در شهرستان فلاورجان را بررسی کردند. مهم‌ترین علل تقاضای طلاق به ترتیب شامل مشکلات ارتباطی، اعتیاد، دخالت خانواده‌ها و بیماری روانی یکی از زوجین بود.

ملتفت و احمدی (۱۳۸۷) در مطالعه جامعه آماری متشکل از ۱۵۰ نفر (۱۱۵ نفر زن و ۳۵ نفر مرد) عوامل مؤثر بر گرایش زوجین به طلاق را در شهرستان داراب بررسی کردند. نتایج مطالعه آن‌ها نشان داد که متغیرهای مدت شناخت، اختلاف سن و مدت زندگی مشترک بر گرایش به طلاق زنان مؤثر هستند.

خیاط غیائی و همکاران (۱۳۸۹) در مطالعه‌ای با حجم نمونه ۳۵۳ نفر، علل اجتماعی گرایش به طلاق را در میان زنان مراجعه کننده به دادگاه خانواده شیراز بررسی کردند. نتایج نشان داد که متغیرهای اختلاف تحصیلی زوجین، اختلاف سن زوجین، تحصیلات زن و سن ازدواج با گرایش زنان به طلاق رابطه‌ای معنادار و مستقیم دارند و متغیرهای مدت زندگی مشترک و تعداد فرزندان با گرایش به طلاق زنان رابطه‌ای معنادار و معکوس دارند. متغیرهای برآورده نشدن انتظارات از نقش همسری، خشونت شوهر، فقدان صداقت همسر و نداشتن مشورت در امور زندگی با میزان گرایش زنان به طلاق رابطه معنادار دارند.

همان‌طور که از بررسی مطالعات انجام شده بر می‌آید عوامل بسیاری در بروز طلاق مؤثر هستند که در ادامه به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود.

دلایل طلاق

در پیدایش معضل طلاق عوامل شناخته و ناشناخته‌ای دست به دست هم داده و موجب ناسازگاری زناشویی و انحلال خانواده و بالا رفتن نرخ طلاق در جامعه مخصوصاً در شهرهای بزرگ شده‌اند (کاملی، ۱۳۸۶: ص ۱۸۱). در یک چارچوب کلی عوامل مؤثر بر طلاق را می‌توان به عوامل زیستی (عدم تناسب سن ازدواج، بیماری، نازایی)، عوامل اجتماعی و روانی - اجتماعی (احساس نارضایتی، ناهماهنگی میان زوج‌ها، فشارهای عصبی و خشونت، عوامل

اقتصادی (فقر و فقدان منابع مالی و امکانات) و عوامل فرهنگی تقسیم‌بندی کرد. در مطالعه حاضر اثرات شهرنشینی، سطح سواد زنان، بیکاری و تولید ناخالص ملی بر رواج طلاق بررسی می‌شود.

مشکلات اقتصادی عامل بروز طلاق: تجمل‌گرایی و مصرف زدگی، بالابودن سطح توقع زوجین در ابتدای زندگی و بسنده نکردن به حداقل‌ها، می‌تواند به تشدید شرایط بد اقتصادی منجر شود. به طوری که مشکلات مالی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل اختلاف زناشویی در بسیاری از پژوهش‌ها شناسایی شده است (استوراسلی و مارکمن، ۱۹۹۰؛ ویسمن و همکاران، ۱۹۹۷؛ میلر و همکاران، ۲۰۰۳). به نظر کانگر^۱ دوران‌های سخت اقتصادی در جامعه نتایج زیانباری برای خانواده‌ها دارد، از جمله آن‌ها، احتمال وقوع گسیختگی خانواده‌ها است. محرومیت اقتصادی تعاملات مثبت زوجین را کاهش می‌دهد و آن‌ها را به سوی طلاق سوق می‌دهد (کانگر، ۱۹۹۰: ۶۴۶).

کاهش درآمدها و تورم، نبود تطابق بین درآمد و هزینه، موجب افزایش تنش‌ها و ستیز در داخل خانواده می‌شود و به‌رغم نگرش منفی نسبت به طلاق در جامعه، میزان آن را افزایش می‌دهد (بابایی، ۱۳۸۰، ص ۱۶۳). همچنین دشواری‌های مالی و رخدادهای بد زندگی باعث افزایش نارضایتی زناشویی شده و رفتارهای خصمانه و مشکل‌ساز را در هر دو نفر افزایش می‌دهند (وستمن، هامیلتون، وینوکر، و روزیتر، ۲۰۰۴) (زرگر و نشاط دوست، ۱۳۸۶: ص ۷۴۰).

بیکاری: یکی از عوامل اقتصادی مؤثر بر اختلافات خانوادگی پدیده بیکاری است؛ زیرا بیکاری سبب فقر، نابرابری درآمد، مهاجرت، اختلاف خانوادگی و... می‌شود؛ بیکاری یکی از معضلات مهمی است که نه تنها خانواده‌ها بلکه، امنیت ملی را به خطر می‌اندازد. رابطه بین بی‌ثباتی شغل، به خصوص بیکاری و رضایت زناشویی و زندگی خانوادگی رابطه‌ای قوی است. افراد بیکار میزان کم‌تری از تفاهم، ارتباط و نظم در روابط خانوادگی و به طور کلی روابط تنش‌زاتری با همسر خود دارند. علاوه بر این شوهران بیکار در مقایسه با خانواده‌های کنترل، کم‌تر مورد حمایت همسر خود قرار می‌گیرند، جر و بحث بیشتر و انسجام خانوادگی



کم‌تری دارند (زرگر و نشاط دوست، ۱۳۸۶، ص ۷۴۰).

اعتیاد: اعتیاد از عواملی است که معمولاً زنان را به جدایی وادار می‌کند. اعتیاد به مواد مخدر، الکل و... نه تنها سلامت روحی و جسمی فرد را به خطر می‌اندازد، بلکه سبب می‌شود که فرد در جامعه، بی‌مسئولیت و لاپالایی شود و اعتبار و آبروی خانواده‌ها را به خطر بیندازد. آمارها نشان می‌دهد که ۱۸/۶٪ زوجین متقاضی طلاق، علت اصلی اختلافات خود را اعتیاد بر شمرده‌اند. این یافته با یافته‌های دیگر (بویسورت و لادوسو، ۱۹۹۵؛ آساتو و راجرز، ۱۹۹۷) همخوانی دارد که همگی سوء مصرف مواد را یکی از علل مهم طلاق متذکر شده‌اند (زرگر و نشاط دوست، ۱۳۸۶: ص ۷۴۶).

شهرنشینی و صنعتی شدن (آثار صنعتی شدن بر خانواده): خانواده به عنوان یک نهاد اجتماعی، کارکردهای مختلفی دارد. از جمله این کارکردها می‌توان به تولید مثل و تداوم نسل، مراقبت و نگهداری از فرزندان و سالمندان، اجتماعی کردن کودکان و انتقال ارزش‌ها و باورها، فراهم کردن امنیت اقتصادی و... اشاره کرد.

در جوامع صنعتی جدید، کارکردهای خانواده تغییر کرده است. به دنبال انقلاب صنعتی، گسترش صنایع و شهرنشینی، زمینه حضور زنان در خارج از منزل مهیا شد. خانواده هسته‌ای بر نظام وسیع خویشاوندی غلبه کرد و تعداد فرزندان کاهش یافت. در جامعه کشاورزی خانواده یک واحد تولیدی، مصرفی است، و فرزندان حکم عامل تولید و بیمه دوران کهولت والدین را دارند، اما در جوامع شهری که خانواده به یک واحد مصرفی تبدیل می‌شود، تعدد افراد خانواده به معنای افزایش هزینه‌های خانوار است. در جوامع سنتی، تعدد فرزندان در خانواده و مشکلات اداره و سرپرستی آن‌ها در صورت رخ دادن طلاق، ظرفیت تحمل طرفین را افزایش می‌داد و جلوی متلاشی شدن خانواده را به بهانه‌های مختلف می‌گرفت، در حالی که در جوامع صنعتی که تعداد فرزندان محدود است، حلقه‌های بستگی زن و شوهر نیز محدودتر می‌شود و شرایط نامساعد اجتماعی، آسان‌تر می‌تواند ارکان خانواده را برهم زند. نتایج مطالعه خیاط گیائی و همکاران (۱۳۸۹) نشان می‌دهد رابطه‌ای معکوس بین تعداد فرزندان و گرایش زنان به طلاق وجود دارد و نتایج بررسی صدق‌آمیز (۱۳۷۶) و ساروخانی (۱۳۷۶) نشان می‌دهد که هرچه تعداد فرزند خانواده بیشتر می‌شود گرایش به طلاق کاهش می‌یابد.

از طرفی در جوامع صنعتی-شهری به دنبال تقسیم کار، دیگر خانواده به ایفای نقش

آموزشی خود به شکل قبل قادر نبوده و نیاز به سطح بالای تخصص، حضور مؤسسات آموزشی را اجتناب ناپذیر می‌کند. به این ترتیب پیوندهای خانوادگی به دلایل سه گانه زیر بیش از پیش سست شده است: نخست آن که فرد در جامعه شهری باید از لحاظ جغرافیایی پیوسته جا به جا شود. دوم آنکه گروه‌های رسمی برای حل مسائل و مشکلات مردم جای گروه‌های خویشاوندی و سنتی را می‌گیرند. سوم آنکه افراد فرصت پیدا کردند که با کار و تلاش، پایگاه مطلوب و دلخواه خود را در جامعه به دست آورند؛ بدین معنی که از این پس افراد برای کسب منزلت اجتماعی، فقط وابسته به خانواده خود نبوده، از طریق تحصیلات و محیط‌های اجتماعی، منزلت اجتماعی دلخواه را کسب می‌کنند.

اشتغال و تحصیلات زنان: بعد از جنگ جهانی دوم، مشارکت زنان به‌طور چشمگیر در زمینه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... آغاز شد و فعالیت زنان در هر یک از این زمینه‌ها پیامدهای منفی و مثبتی در پی داشته است (احمدی نیا، ۱۳۸۳: ۳۴۰). درباره تأثیر استقلال، اشتغال و سطح تحصیلات زنان بر طلاق دو دیدگاه وجود دارد:

الف) دیدگاه اول

▪ استقلال زنان

در چند دهه اخیر با تغییرات اجتماعی و تقابل سنت و مدرنیته، درخواست نفوذ و کنترل هر یک از زوجین بر سرنوشت خود و خانواده افزایش یافته و این وضعیت، یکی از عوامل مؤثر در ایجاد اختلاف و جدل در خانواده بوده است. امروزه زن‌ها به صورت روز افزونی به کار روی آورده‌اند و به درآمد خانواده کمک می‌کنند و به همان نسبت اقتدار بیشتری دارند. بدین ترتیب از یکسو آشنایی بانوان با جایگاه حقوقی خویش، کسب استقلال اقتصادی، درخواست دخالت در امور خانواده و توزیع مساوی قدرت و از سوی دیگر فقدان پذیرش و درک مردان از شرایط جدید و ناآگاهی آن‌ها از حقوق و تکالیف متقابل زوجین، موجب اختلافات و تعارضات شدید در خانواده شده است. همچنین با پیشرفت اقتصادی - اجتماعی، گسترش رسانه‌ها و آموزش بیشتر، زنان از فرهنگ سنتی فاصله گرفته‌اند و این امر باعث شده است تا آن‌ها کم‌تر نقش‌های سنتی را بپذیرند یا در صورت پذیرش آن‌ها ارزیابی منفی نسبت به نقش خود داشته باشند و این باعث نارضایتی از زندگی می‌شود.



از نظر این گروه تحصیل و اشتغال به طرق زیر می‌تواند باعث سست شدن پایه‌های زندگی خانوادگی شود:

۱. سست شدن کانون خانواده: زن در محل کار خود به خاطر خستگی از سر و کله زدن با افراد گوناگون در طی روز، در رابطه زناشویی و در ارتباط جنسی و کلامی ضعیف شده به مشکلات جنسی، ارتباطی و حتی روحی مبتلا می‌شود. در نتیجه تفاهم زن و مرد به تخصم مبدل شده و طلاق و جدایی پیامد آن خواهد بود.

۲. کم شدن حضور زن در خانه: کم بودن حضور زن در خانه باعث می‌شود کودک از لحاظ عاطفی ارضا نشود. با شاغل شدن زن که مهم‌ترین نقش را در ایجاد تعادل عاطفی - روانی و ایجاد فضایل دارد، لطمه شدید روحی به فرزندش وارد می‌شود و به همان مقدار که از فرزندش دور می‌شود، نفوذش در او کم می‌شود (سازمان امور اداری و استخدامی کشور، ۱۳۶۹).

۳. کم شدن میل به داشتن فرزند: در واقع کم شدن میل به فرزند داشتن در زنان شاغل از عوامل زیر ناشی می‌شود.

الف. کم شدن ارتباط عاطفی و جنسی با همسر

ب. فرزندآوری به تعداد بسیار محدود و با فاصله

ج. سهمیم بودن افراد دیگر در نگهداری فرزندان (صدیق اورعی، ۱۳۸۲)

۴. اختلال در روابط خانوادگی: اشتغال در بعضی مواقع، احساسات مادرانه را از زن گرفته و روحیه خشن را جایگزین عواطف او کرده و کودکان را نسبت به نقش عاطفی والدین بی‌اعتماد یا کم اعتماد می‌کند. به همین دلیل نقش الگویی و سازندگی والدین را زیر سؤال می‌برد (سازمان امور اداری و استخدامی کشور، ۱۳۶۹).

۵. تغییر در شیوه مدیریت (مدیریت مردان به زنان محول می‌گردد): در نظام حقوقی اسلام زن در خانه کار می‌کند و درآمد بیرونی ندارد، از این رو قهرا وابسته به مرد خواهد بود. این وابستگی، کمک بزرگی به تداوم زندگی مشترک است. چنانچه زن درآمدی از بیرون بیاورد، روابطش با مرد تغییر می‌کند، احساس وابستگی اش به مرد از بین می‌رود، خود را مقتدر می‌بیند و مدیریت مرد را زیر سؤال می‌برد. در نتیجه، موجب اختلاف در خانواده می‌شود (خیری، ۱۳۸۵).

ب) دیدگاه دوم**■ اشتغال و تحصیلات زنان**

حضور زن در اجتماع باعث می‌شود که رفتار او در خانواده هم تحت تأثیر قرار گیرد و در مواردی وظایف مادری و همسری را هم به نحو بهتری انجام دهد. به نظر می‌رسد که زنان هنگامی که به استقلال مالی می‌رسند، آرامش خاطر بیشتری دارند و همین آرامش خاطر تأثیر بسزایی بر روابط او با همسر، بچه‌ها و سایر اقشار جامعه می‌گذارد که باعث به وجود آمدن رضایت از زندگی خانوادگی در زندگی می‌شود.

هر چه سطح تحصیلات زوجین بالاتر باشد واکنش آن‌ها به موقعیت‌های زندگی با احساسات مناسب‌تری همراه است و از توانایی حل مشکلات خانوادگی به میزان بالاتری بهره‌مند هستند.

بنابراین، مشارکت زنان در بیرون از خانه باعث تقویت حس اعتماد به نفس و استقلال و افزایش قدرت تصمیم‌گیری و برخورد مناسب با حوادث زندگی شده و اثرات مطلوبی بر روابط خانوادگی بر جای خواهد گذاشت. در مطالعات زیادی مسئله اقتصادی و درآمد، مهمترین عوامل مؤثر بر رضایت زناشویی مطرح شده است و چنانچه این درآمد از طرف هر دو زوج باشد باعث سهولت زندگی می‌شود، ولی در کنار این سهولت زندگی، در پاره‌ای از موارد باعث بروز مسائل و مشکلات هم می‌شود؛ در مجموع اشتغال زنان، دارای آثار مثبت (فردی و اجتماعی) و آثار منفی (فردی و اجتماعی) است، که به شکل خلاصه به آن‌ها اشاره می‌شود (نصراللهی و برهان پناه، ۱۳۹۲).

آثار مثبت اشتغال زنان**الف) آثار فردی:**

- نقش مثبت اشتغال بر سلامت جسم و روان زنان
- افزایش اعتماد به نفس، استقلال فکری
- نقش مثبت اشتغال زنان بر تربیت و رشد فرزندان
- نقش اشتغال زنان بر رضایت همسر و روابط و اقتصاد خانواده:



- رشد روحیه دموکراتیک بین اعضاء خانواده و تسری آن به جامعه
- کاهش خشونت خانگی بر علیه زنان
- افزایش توانایی زنان برای انجام مسئولیت‌های اجتماعی
- افزایش قدرت زنان در تجزیه و تحلیل مسائل اجتماعی
- کاهش توقعات زنان و حذف هزینه‌های اضافی، افزایش فرهنگ قناعت و صرفه‌جویی
- استقلال مالی زنان
- احساس مفید بودن و رضایت از زندگی
- ارتقاء دانش و آگاهی‌های فردی
- کاهش خشونت بر علیه زنان
- بهبود روابط زناشویی و درک متقابل
- کاهش انتظارات و توقعات از همسران

ب) آثار اجتماعی:

- کاهش اسراف و افزایش روحیه صرفه‌جویی
- توانایی برای تربیت فرزندان
- فرزندان با اعتماد به نفس بالاتر

آثار منفی اشتغال زنان:

الف) آثار فردی:

- خستگی روحی و جسمی
- افزایش اضطراب
- قرار گرفتن در معرض آزارهای جنسی و اخلاقی

ب) آثار اجتماعی:

- کم رنگ شدن نقش مادری و همسری
- افزایش تمایل به استفاده از غذاهای آماده و آثار منفی جسمی و روحی آن
- کاهش احساس مسئولیت مردان
- جایگزینی نیروی کار زن به جای نیروی کار مرد
- افزایش سن ازدواج
- کاهش روابط خانوادگی و تأثیر منفی آن بر زن و خانواده او
- کاهش نرخ باروری و تمایل به بچه‌دار شدن
- افزایش و تعمیق فاصله بین نسل‌ها
- افزایش طلاق
- افزایش رقابت بین همسران برای کسب درآمد بیشتر
- افزایش احتمال خیانت همسران به علت فقدان تأمین نیازهای آنها در خانواده

داده‌های آماری و روش برآورد

اطلاعات مربوط به طلاق از سایت ثبت احوال کشور جمع‌آوری شده است. سایر اطلاعات مورد استفاده در این پژوهش نیز از سالنامه‌های آماری و سایت مرکز آمار ایران جمع‌آوری شده است.

برآورد مدل در این مطالعه بر اساس داده‌های تابلویی^۱ (پنل) انجام می‌شود. این روش ترکیبی از داده‌های سری زمانی^۲ و داده‌های مقطعی^۳ است. ویژگی بارز این مدل این است که همزمان قادر است داده‌ها را به شکل سری زمانی و مقطعی گرد آورده و نتایج آنها را با هم ارائه دهد. در هریک از مدل‌های سری زمانی و داده‌های مقطعی، محدودیت‌هایی وجود دارد که در مدل داده‌های تابلویی می‌توان آن را کاهش داد. در این مدل‌ها روش‌های آماری بیشتری

-
1. Panel Data
 2. Time Series Data
 3. Cross Section Data



در اختیار محقق قرار گرفته و در نتیجه کارایی تخمین افزایش می‌یابد. در روش داده‌های تابلویی ابتدا دو آزمون انجام می‌شود؛ برای تعیین حالت برابری عرض از مبدأ استان‌ها با حالت تفاوت در عرض از مبدأ استان‌ها از آزمون F لیمر و برای تعیین روش اثر ثابت^۱ یا اثر تصادفی^۲ از آزمون هاسمن^۳ استفاده می‌شود. از نتایج تست F در این مطالعه مشخص می‌شود که ضرایب اثرات ثابت برای همه استان‌ها مساوی نیست، همچنین به کمک آزمون هاسمن روش اثر ثابت انتخاب شده است (آماره کای دو در جدول حاصل از برآورد مدل آمده است). همچنین بررسی فروض کلاسیک، مشکل واریانس ناهمسانی را برای مدل مورد بررسی نشان می‌دهد. به منظور رفع این مشکل برای تخمین مدل از روش حداقل مربعات تعمیم‌یافته^۴ استفاده می‌شود.

اجرای مدل و نتایج تخمین

با توجه به مطالعات انجام شده و بررسی عوامل مؤثر بر طلاق، در این مطالعه درصد طلاق به صورت تابعی از متغیرهای درصد شهرنشینی، درصد سواد زنان، نرخ بیکاری و تولید ناخالص ملی (سطح مادی زندگی) سرانه بوده یا نه بیان شده است:

$$DPERC_{it} = f(PURB_{it}, LIT_{it}, UEMP_{it}, GDP_{it}, ZUNIVRS_{it})$$

به طوری که: DPERC = درصد طلاق، PURB = درصد شهرنشینی، LIT = نرخ باسوادی زنان، UNEMP = درصد بیکاری و GDP = متغیر تولید ناخالص ملی سرانه به قیمت ثابت سال پایه ۱۳۷۹ بر حسب میلیون ریال $ZUNIVRS_{it}$ = درصد پذیرفته شدگان زن در دانشگاه‌ها و اندیس i نشان‌دهنده استان و اندیس t نیز نشان‌دهنده زمان است. نتایج تخمین مدل در جدول ۳ آمده است:

1. Fixed Effects
2. Random Effects
3. Hausman Test
4. Generalized Least Square

جدول ۳: نتایج حاصل از برآورد مدل

متغیرهای توضیحی	<i>DPERC</i>
<i>c</i>	-۳۵ (-۱۰)
<i>PURB</i>	۱/۵۶/۶ (۸/۰۹)
<i>LIT</i>	۰/۱۲۸ (۶/۰۴)
<i>UEMP</i>	۰/۰۵۶ (۳/۴۸)
<i>GDP</i>	-۰/۰۷۷ (-۲/۸۸)
<i>ZUNIVERS</i>	۰/۴۵ (۱/۵)
آماره F	۱۲۵
ضریب تعیین تعدیل شده	۰/۹۶
آماره دوربین واتسون	۲

منبع: یافته‌های تحقیق

متغیر وابسته به صورت درصد طلاق بیان شده است. اعداد داخل پرانتز نیز نشان‌دهنده آماره F است.

همان‌طور که جدول ۳ نشان می‌دهد متغیر شهرنشینی بیشترین اثر را بر افزایش طلاق در دوره بررسی داشته است، زیرا توسعه شهرنشینی پیامدهایی را به همراه دارد که به طور مستقیم یا غیر مستقیم می‌تواند موجب بروز طلاق شود که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: بالا بردن سطح مصرف و سطح قیمت‌ها، افزایش بیکاری آشکار و پنهان، رشد و توسعه آسیب‌های اجتماعی در محیط شهری، افزایش جرایم در محیط‌های مهاجرپذیر، توسعه مسکن غیر سالم و حاشیه‌نشینی. در حالی که در روستاها عوامل متعددی مانع از طلاق می‌شود که از جمله این عوامل می‌توان به میزان نظارت خانواده‌ها، همسان بودن زن و مرد، هم طایفه بودن آن‌ها و بافت سنتی جوامع اشاره کرد.

برای نشان دادن تأثیر سواد زنان بر طلاق هم از نرخ باسوادی و هم از نرخ پذیرش زنان در دانشگاه‌ها استفاده شده است. ضریب متغیر نرخ باسوادی مثبت و معنادار است، در حالی که



ضریب متغیر نرخ پذیرش زنان در دانشگاه‌ها اگر چه مثبت، اما معنادار نیست. به عبارت دیگر نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که افزایش سطح سواد زنان نیز به عنوان یکی از عوامل مؤثر بر طلاق در این مطالعه شناخته شده است. یعنی هر چه میزان تحصیلات زنان بیشتر شود، میزان گرایش آن‌ها به طلاق نیز افزایش می‌یابد. شاید بتوان یکی از دلایل این امر را آگاهی زنان با حقوق خود در نتیجه افزایش تحصیلات عنوان کرد. به این معنی که با افزایش سطح سواد در زنان میزان آگاهی آن‌ها در خصوص حقوقشان افزایش می‌یابد و نگرش آن‌ها به زندگی تغییر می‌کند و در صورتی که شرایط زندگی را برای نیل به اهداف و حقوق حقه خود مناسب نیابند گرایش به طلاق در آن‌ها افزایش می‌یابد.

همچنین در دوره مورد بررسی افزایش بیکاری، موجب افزایش طلاق شده است.

ضریب تولید ناخالص ملی، وجود رابطه منفی بین درصد طلاق و سطح تولید ناخالص ملی را نشان می‌دهد. یعنی بهبود سطح مادی زندگی (تولید ناخالص ملی به عنوان معیار سطح مادی زندگی) نیز می‌تواند باعث کاهش درصد طلاق در خانوارها شود. در کل از نتایج مطالعه چنین بر می‌آید که عوامل اقتصادی در دوره مورد بررسی تأثیر معناداری بر نرخ طلاق داشته است.

بحث و نتیجه‌گیری

طلاق به عنوان یک آسیب اجتماعی مطرح می‌باشد که افزایش آن نشان‌دهنده کاهش همبستگی روابط خانوادگی است. نگاهی به آمارهای طلاق نشان می‌دهد که در سال‌های پیش از انقلاب رشد کمی داشته و پس از انقلاب از سال ۶۵ به بعد در حال افزایش بوده است. عوامل بسیاری در بروز پدیده طلاق اثرگذار است، در این مطالعه رابطه بین درصد طلاق و درصد شهرنشینی، درصد سواد، نرخ بیکاری و تولید ناخالص ملی در دوره ۸۵-۱۳۸۱ در سطح ۲۸ استان کشور با استفاده از روش داده‌های تابلویی بررسی شده است. نتایج بررسی به شرح زیر است:

- در دوره مورد بررسی رابطه‌ای مثبت بین درصد شهرنشینی و درصد طلاق وجود دارد و آماره t مربوط به این متغیر نشان می‌دهد که درصد شهرنشینی بیشترین اثر را بر افزایش نرخ طلاق داشته است. زیرا توسعه شهرنشینی موجب تغییرات فرهنگی، افزایش بیکاری، آسیب‌های اجتماعی در محیط شهری، افزایش جرم و

جنایت و... خواهد شد که این عوامل می‌تواند به وقوع پدیده طلاق منجر شود. در مطالعه ریحانی و عجم (۱۳۸۱) نیز به عامل شهرنشینی اشاره شده است. در این مطالعه کلیه طلاق‌های سال‌های ۱۳۷۷-۱۳۸۰ به تعداد ۴۴۴ مورد، نمونه پژوهش را تشکیل داده است و اکثریت واحدهای مورد پژوهش (۶۳،۱٪) ساکن شهر بوده‌اند.

- در دوره مورد بررسی رابطه‌ای مثبت بین نرخ باسوادی زنان و درصد طلاق وجود دارد. این نتیجه با آنچه در مطالعه خیاط غیاثی و همکاران (۱۳۸۹) بیان شده سازگاری دارد. نتایج به‌دست آمده از این پژوهش نشان داد که بین تحصیلات زن و گرایش زنان به طلاق رابطه‌ای معنادار و مستقیم وجود دارد. هم‌چنین در مطالعه ریحانی و عجم (۱۳۸۱) وجود رابطه‌ای معنادار بین بروز طلاق و تحصیلات زنان نتیجه‌گیری شده است.
- هم‌چنین یافته‌های این مطالعه نشان از وجود رابطه‌ای مثبت بین درصد بیکاری و درصد طلاق دارد. به عبارت دیگر وجود مشکلات مالی در خانواده یکی از عوامل بروز پدیده طلاق در دوره مورد بررسی در سطح استان‌های کشور بوده است. این نتیجه با نتایج بررسی قطبی و همکاران (۱۳۸۳) همخوانی دارد، زیرا در این مطالعه مشکلات مالی به‌عنوان یکی از عوامل مؤثر بر طلاق بیان شده است. هم‌چنین در مطالعه کانگر و همکاران (۱۹۹۰) نیز مشکلات اقتصادی به عنوان یکی از دلایل بی‌ثباتی زندگی زناشویی مطرح شده است.
- نتایج بررسی به طور کلی نشان می‌دهد که در دوره مورد بررسی درصد طلاق تابعی مثبت از درصد شهرنشینی، نرخ باسوادی زنان و درصد بیکاری است و با بهبود وضعیت مادی رابطه‌ای منفی دارد.
- با توجه به نتایج به دست آمده در این پژوهش، سیاست‌گذاران باید تمهیداتی اندیشیده تا با عوامل مؤثر در پدیده طلاق از جمله عوامل اقتصادی مقابله کنند. سیاست‌گذاران باید بدانند آثار ناشی از فشارهای اقتصادی تنها به حوزه‌های اقتصادی محدود نشده و بر جوانب مختلف زندگی اجتماعی، سیاسی و روانی انسان‌ها مؤثر است. اجزاء مختلف جامعه همانند بدنی است که ایجاد مشکل در



یک ناحیه، کل بدن را متأثر می‌کند. از جمله این فشارهای اقتصادی بیکاری است که فشارهای روانی، اقتصادی شدیدی را بر خانواده‌ها تحمیل کرده و با ایجاد فاصله بین زوجین و ایجاد نارضایتی از زندگی مشترک، آمار طلاق را افزایش می‌دهد.

معضل بیکاری و آثار ناشی از آن چنان حائز اهمیت است که گاه باعث تغییر دولت‌ها شده و آن‌ها را وادار به استعفاء می‌کند. بیکاری اکنون تبدیل به یک بحران برای اقتصاد کشور شده است. با وجود اهمیت این موضوع، تاکنون راه حل جدی برای حل این معضل به کار گرفته نشده است. راه‌کارهایی مانند وام‌های خود اشتغالی، بنگاه‌های کوچک و زود بازده و مواردی از این قبیل، نمی‌تواند اقداماتی بلندمدت و ریشه‌ای برای مقابله با بیکاری تلقی شود. به نظر می‌رسد با توجه به وجود منابع متعدد در کشور، تلاش دولت‌ها در این زمینه باید متوجه برقراری ثبات در محیط اقتصاد کلان و افزایش شاخص‌های فضای کسب و کار باشد تا سرمایه‌گذاران را به سرمایه‌گذاری تشویق و ایجاد اشتغال کند. در غیر این صورت تا زمانی که فعالیت‌های تولیدی با موانع اساسی مواجه، سیاست‌هایی مانند اعطای وام ارزان قیمت و وام‌ها خود اشتغالی نمی‌تواند راه‌گشا باشد.

- همان‌طور که نتایج نشان می‌دهد شهرنشینی نیز یکی از عوامل مؤثر بر طلاق بوده و نرخ طلاق در شهرها بیشتر از شهرهای کوچک و روستاهاست که این امر می‌تواند ناشی از نبود مهارت‌های زندگی در بین جوانان باشد. به نظر می‌رسد، ارائه آموزش‌های لازم از طریق رسانه‌های جمعی، نظام آموزش و پرورش، آموزش عالی و... در راستای ایجاد فرهنگ بردباری، گذشت، ازخود گذشتگی و تلاشگری برای بازسازی روابط درون خانواده و بازگرداندن و احیای قداست ازدواج و ارائه الگوهای صحیح ازدواج و تقبیح طلاق، آموزش رفتار مسالمت‌آمیز و کاهش تنش‌ها ضرورت دارد. آموزش پیرامون رعایت تناسباتی نظیر تناسب در تحصیلات، سن، باورهای ایدئولوژیک و اعتقادات مذهبی، تناسب و هماهنگی فکری و عاطفی، و...

یا به طور کل آنچه در اسلام با عبارت هم‌کفو بودن مطرح است، ترویج فرهنگ صرفه‌جویی و قناعت و خودداری و سائل ارتباط جمعی از ترویج مصرف‌زدگی و تجمل‌گرایی، ایجاد زمینه مناسب برای دسترسی افراد به شغلی در شأن آن‌ها، مسکن مناسب، آموزش و بهداشت رایگان توسط دولت و بالا بردن سطح آگاهی‌های عمومی، می‌تواند از میزان طلاق بکاهد.

- همان‌طور که نتایج این مطالعه نشان می‌دهد اشتغال زنان دارای ابعاد مثبت و منفی است که یکی از آثار منفی آن تأثیر آن بر نهاد خانواده است، باید سیاست‌های در جامعه اعمال شود تا ابعاد مثبت اشتغال زنان تقویت و از ابعاد منفی آن کاسته شود، به این منظور پیشنهادات زیر مفید به نظر می‌رسد:
- به منظور کاهش برقراری ارتباط زن و مرد و تحکیم بنیاد خانواده، تمرکز اشتغال زنان بر فعالیتهای زن‌محور که اختلاط زن و مرد در آن حداقل است.
- تفکیک جنسیتی در مشاغل نه به معنای تبعیض، بلکه به معنای پذیرش اختلافات طبیعی و تکوینی میان زنان و مردان است برای مثال ساختار بدنی زنان برای انجام کارهای سبک‌تر و انعطاف‌پذیر و به دور از فشارهای عصبی و روانی بنا شده و توانایی مرد برای انجام دادن فعالیت‌های سنگین‌تر و شدیدتر، آمادگی بیش‌تری یافته است. وجود نقش‌های متعددی که زنان به‌عنوان همسر و مادر و گرداننده خانواده به عهده می‌گیرند، نقش‌هایی که در جامعه ما به صورت سنتی به آن نگریسته می‌شود و بعضاً با نقش مدرن زن به‌عنوان یک فرد شاغل در خارج از خانه ممکن است در تعارض قرار گیرد.
- ارتقاء آگاهی‌های فرهنگی و فرهنگ‌سازی به‌منظور پذیرش فرهنگ بومی و خودداری از تقلیدهای کورکورانه از فرهنگ غرب و فمینیسم.
- ایجاد و حمایت امکان دورکاری و اشتغال زنان به نحوی که امکان ایجاد تعادل بین اشتغال و فعالیت‌های منزل برقرار شود.



منابع

- احمدی نیا، شیرین (۱۳۸۳). « بررسی ارتباط ویژگی‌های اقتصادی، اجتماعی زنان با فعالیت سیاسی ایشان» در کتاب نجف‌قلی حبیبی و محمد حسین پناهی (کوشش و گردآوری) مجموعه مقالات همایش مشارکت سیاسی زنان در کشورهای اسلامی، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- بابایی، فاطمه (۱۳۸۵). تعدیل ساختاری و فقر و ناهنجاری‌های اجتماعی، تهران: کویر.
- خیاط غیائی، پروین، معین، لادن و روستا، لهراسب (۱۳۸۹). «بررسی علل اجتماعی گرایش به طلاق در بین زنان مراجعه کننده به دادگاه خانواده شیراز»، زن و جامعه، ۱(۳): ۷۷-۱۰۳.
- خیری، یوسف (۱۳۸۵). اشتغال زنان و پیامدهای آن، فصلنامه بانوان شیعه، سال سوم، شماره ۹.
- ریحانی، طیبه و عجم، محمود (۱۳۸۱). «بررسی علل طلاق در شهر گناباد سال ۱۳۸۱»، افق دانش، ۸(۲): ۹۶-۱۰۵.
- زرگر، فاطمه و نشاط دوست، حمید ظاهر (۱۳۸۶). «بررسی عوامل مؤثر در بروز طلاق در شهرستان فلاورجان»، فصلنامه خانواده‌پژوهی، ۳(۱۱): ۷۳۷-۷۴۹.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۶). طلاق - پژوهشی در شناخت واقعیت و عوامل آن، تهران: دانشگاه تهران.
- سازمان امور اداری و استخدامی کشور، شناخت جایگاه زنان و چگونگی کارگزاری آن‌ها در دستگاه‌های دولت (۱۳۶۹). تهران، دفتر بررسی ارزش‌های حاکم بر نظام اداری.
- صدق‌آمیز، خدیجه (۱۳۷۶). بررسی عوامل مؤثر بر سازگاری زناشویی در شهر شیراز، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد، بخش جامعه‌شناسی.
- صدیق اورعی، غلامرضا (۱۳۸۲). اشتغال زنان، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.
- قطبی، مرجان، هلاکویی نایینی، کوروش، جزایری، سیدابوالقاسم و رحیمی، عباس (۱۳۸۳). «وضعیت طلاق و برخی عوامل مؤثر بر آن در افراد مطلقه ساکن در منطقه دولت آباد»، رفاه اجتماعی، ۳(۱۲): ۲۷۱-۲۸۶.
- کاملی، محمد جواد (۱۳۸۶). «بررسی توصیفی علل و عوامل مؤثر در بروز آسیب اجتماعی طلاق در جامعه ایران با توجه به آمار و اسناد موجود»، فصلنامه دانش انتظامی، ۹(۳)

مسلسل (۳۵): ۱۸۰-۱۷۹.

ملتفت، حسین و احمدی، حبیب (۱۳۸۷)، «بررسی عوامل مؤثر بر گرایش زوجین به طلاق (مطالعه موردی شهرستان داراب)»، نامه انجمن جمعیت شناسی ایران، ۳ (۵): ۱۵۲-۱۶۸.
میرزایی، محمد (۱۳۸۴). «طرحی از مسائل اجتماعی با تأکید بر مسئله طلاق و روند تغییرات آن در ایران»، نامه انجمن جمعیت شناسی ایران (۴): ۲۴-۱۱.
نصراللهی، زهرا و برهان پناه، مریم (۱۳۹۲). «بررسی اثر اشتغال زنان بر جامعه و خانواده، با رویکرد پویایی سیستم» مجموعه مقالات همایش مادری و زن.

- Amato, P. R. & Stacy, J. R. (1997). "A Longitudinal study of marital problems and subsequent divorce", *Journal of marriage and the family*, Vol. 59, 612-624.
- Conger, R. D. et al (1990) "Linking economic hardship to material quality in stability". *Journal of marriage and the family*, Vol. 52, No. 3, PP. 643-656.
- Edward, J.N. & Fuller, S. S. (1992). "Female employment and material instability: evidence from Thailand", *Journal of marriage and the family*, vol. 54, no. 1, 59-68.
- Miller, R. B., Yorgason, J. B., Sandberg, J. G., & White, M. B. (2003). "Problems that couples bring to therapy: A view across the family life cycle". *The American Journal of Family Therapy*, 31, 395- 407.
- Storasli, R. D. & Markman, H. J. (1990). "Relationship problems in early stages of marriage: A longitudinal investigation". *Journal of family psychology*, 4, 80-98.
- Udry. R. (1971). Social control of marriage. New York. P.456.
- Westman, M., Hamilton, V. L., Winokur, A. D., and Roziner, I. (2004). "Cross over of marital dissatisfaction during military downsizing among Russian army officers and their spouses". *Journal of Applied Psychology*, 89, 769-779.
- Whisman, M. A., Dixon, A. E., & Johnson, B. (1997). "Therapists' perspective of couple problems and treatment issues in couple therapy". *Journal of Family Psychology*, 11, 361- 366.